

عبدالله نایبی

«حزب مردم افغانستان» – وسيله تحقق آرمان زحمتکشان

برگزاری کنفرانس سراسری «نهضت آینده افغانستان» زمینه های جدیدی را برای پیشروی روند تشکل جنبش انقلابی افغانی فراهم آورد. پرداخت مسؤلانه به مسایل بنیادی سیاسی جامعه افغانی و تحلیل شجاعانه از وضعیت بازمانده های جنبش دموکراتیک دیروزی، فضای نوینی را در رابطه با وظایف ما به وجود آورده است. شماری از رفقا با حصول اطمینان از اینکه «نهضت آینده افغانستان» جداً مصمم است تا با خلاقیت و دگم زدایی، راه تشکل «حزب مردم افغانستان» را پیگیرانه دنبال کند، به نهضت ما پیوستند و راه برگزاری کنگره اساسگذار را کوتاه تر ساختند. و اما هنوز رفقای زیادی با پرسشها و مسایلی دست و پنجه نرم میکنند که با تأسف در سایه دود اندود تلقیات ایدیالوژیک دیروز مطرح میشوند. آنان دیگر باید دریابند که پرداخت قدیم ایدیالوژیک به مسایل یا در قید مناسبات ایدیالوژیک-عاطفی دیروزی باقی ماندن، راه پیشرفت را سد میشوند و به جای ایجادگری و سازنده گی، زیان و ویرانی به بار می آورند. ما در اینجا چند مسأله را که در برخی از حلقات یا از ورای برخی نبشته ها و پیشنهادها مطرح میگردند، مورد ارزیابی قرار میدهیم تا باشد به شفافیت حرکت نویسی جنبش یاری رسانده باشیم.

۱- افسانه «احیای خانواده» – توهمی زیانبار!

برخی از رفقا و دوستان مطرح میکنند که باید تلاش شود تا تمام اعضای خانواده دیروز (اعضای ح.د.خ.ا.و سازمانهای قمری آن) در یک سازمان با هم متحد شوند. در برابر این آرزوی نیک باید دو پرسش را مطرح کرد: الف: نخست باید ارزیابی کرد که اعضای آن «خانواده دیروزی» بر اساس کدام اصول، اهداف و مناسبات در یک خانواده سیاسی باهم متحد شده بودند؟

ب: گرد آمدن آنها در یک «سازمان امروزی» برای تحقق کدام اهداف خواهد بود؟

الف: اصول و موازین تشکل اعضای «خانواده دیروزی» را در «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» میشود

چنین برشمرد:

- پیروی از احکام ایدیالوژی رسمی مارکسیزم-لنینیسم؛

- تعلق به جنبش جهانی کارگری و جنبشهای رهایی بخش ملی تحت رهبری ح.ک.ا.ش.؛

- تحقق انقلاب ملی-دموکراتیک و پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه داری بر بنیاد کمکها و دستاوردهای سوسیالیسم موجود (آن زمان)؛

- مبارزه علیه تاریک اندیشی، خرافات، تعصبات نژادی، قومی، قبیله یی از طریق ایجاد یک سازمان «انترانتیک» فراقومی و فراملیتی.

- وقف و ایثار فردی در مبارزه عادلانه و دستیابی به اهداف والای جنبش.

تجربه چهارده ساله حاکمیت ح.د.خ.ا.، تجارب فروپاشی سوسیالیسم دولتی، عقب نشینی جنبش جهانی کمونستی و نقد پیگیر و عمیق تیوریک از برخورد های ایدئالوژیک دیروز در احزاب کمونیستی، بخشی از اصول فوق الذکر را به تاریخ سپرده اند:

- دیگر ایدئالوژی رسمی قالبی واجب الاحترام برای تمام احزاب وجود ندارد؛

- دیگر مرکز رهبری کننده جنبشهای کارگری و رهاییبخش وجود ندارد؛

- دیگر اردوگاه سوسیالیسم برای ممکن ساختن راه رشد غیرسرمایه داری وجود ندارد؛

- دیگر آن نگرش انترانتیک فراقومی و فراملیتی که از ح.د.خ.ا. یک سازمان «همه ملیتی» و «همه قومی» ساخته بود، در اثر اتحادهای قومی، قبیله یی، زبانی و ملیتی بین گروه هایی از ح.د.خ.ا. و بخشهایی از «جهاد» کاملاً مخدوش شده است؛

ب : محملهای تاریخی تشکل دوباره «خانواده دیروز» دیگر وجود ندارند، ولی اهداف والای آن «خانواده» که رهایی انسان را از چنبره استبداد و بهره کشی درمخراق خود قرار داده بود، همچنان پابرجایند. باید آن اهداف بزرگ را مطابق وسایل و داده های امروزی مطرح کرد و بر بنیاد آن «خانواده جدیدی» را که پیگیرترین، وفادارترین و معتقدترین اعضای خانواده دیروز را در خود احتوا کند، متشکل ساخت. صفوف خانواده دیروز در راه تحقق آرمانهای آن فداکارانه رزمیدند، ولی برخی حلقات رهبری و گروههایی از آن خانواده ترک راه و آرمان کردند. اندیشه و برخورد درباره خانواده دیروز باید اندیشه و برخورد نقاد باشد، نی اندیشه و برخورد عاطفی؛ برخورد عاطفی نسبت به همصفا دیروزی باید پس از برخورد اندیشه یی و سیاسی نسبت به آنان صورت پذیرد. کسانی که برخورد عاطفی تقدم قایل میشوند که نمی خواهند رفتار و کردار دیروزی شان در قبال جنبش و حزب به داد گاه نقد اندیشه یی و سیاسی سپرده شوند. پس پیش کشیدن شعار «تجمع خانواده دیروز به هر قیمتی که شود»، یک شعار زیانبار به جنبش چپ افغانیست، چون روند انفکاک قانونمند آن را (که سره را از ناسره و مبارزان پیگیر و وفادار را از منحرفین و بی باوران جدا میسازد) به کندی مواجه میکند.

ما عمداً مفهوم «خانواده» را برای تشکل جدید جنبش به کار گرفتیم تا روحیه رفقای را که معتقد به این مفهوم اند، انعکاس دهیم، ورنه خود این «مفهوم» باید مورد نقد قرار گیرد. مفهوم «خانواده سیاسی» خود یک بار ایدئالوژیک دارد. تمثیل روابط اعضای یک سازمان انقلابی دگرگون ساز سیاسی از طریق مراجعه به پیوندهای ساختارهای سنتی جامعه (از قبیل خانواده، خیل، قبیله، قوم، ملیت، ملت و غیره) در واقعیت امر خود یک عملیه ایدئالوژیک است، چون به طور غیر آگاهانه، پیوندهای خانواده گی، خیلی، قومی، قبیله یی، ملیتی و ملی «مقدم تر» و «مقدس تر» نسبت به پیوندهای سازمانی انگاشته میشوند. همین عملیه ایدئالوژیک

در موضعگیری شماری از حلقات و مقامات ح.د.خ.ا. (حزب وطن) نقش تعیین کننده را بازی کرد و آنها را از پیوندهای سازمانی بیرون کشیده به پیوند های قومی، زبانی، سمتی، قبیله‌ی و غیره کشاند. بدین گونه پس از آنچه بر سر ح.د.خ.ا. گذشت، ما باید **ترمینولوژی سیاسی** خود را از مفاهیم مورالیزم قبیله‌ی-فیودالی و ایدیولوژیهای حاکم منزه سازیم.

احیای «خانواده دیروز»، صرف نظر از تعلقات عاطفی ما، افسانه‌ی بیش نیست که به درد جنبش امروز

چپ افغانی نمیخورد.

۲- پراگماتیسم*

خط کلی تفکر سیاسی انحراف در بازمانده های ح.د.خ.ا. و سازمانهای قمری آن، بر بنیاد ایدیالوژی پراگماتیستی استوار است. برخیها پس از آشناسدن با زنده گی غرب، آگاهانه به آن میپردازند و پراگماتیسم را یگانه طریقت معقول سیاسی میپندارند. برخی دیگر نا آگاهانه در پراتیک پراگماتیستی مشمول شده اند و خود را هنوز هم مارکسیست و معتقد به جهانبینی زحمتکشان اعلام میدارند. در هر دو گروه این وجیزه عامیانه ورد زبانهاست: «ما را سیب بکار است، از هر باغ که باشد!» بنگریم این ادعاها از کجا برخاسته اند.

میشود پراگماتیسم را که ایدیالوژی حاکم امریکاییست، در دو حکم کلی خلاصه کرد:

۱- هر آنچه پیروز میشود، حقیقت است و ۲- هر آنچه مؤثر است، درست است!

دکتورینه‌های نظامی و سیاسی امپریالیسم امریکا بر بنیاد همین احکام تدوین یافته اند: تحقق هدف خود توجیه گر راه ها و وسایل آن است، چون ، خود، حقیقت است. موثر بودن یک پراتیک خود توجیه گر راه ها و وسایل آن است، چون درستی آن پراکتیک در **مؤثر بودن** آن است.

پس از این یادآوری کوتاه بنگریم تناقض اولیه نگرش «رفقای پراگماتیست» ما در کجا نهفته است؟ آنان طرح رابطه بین «هدف» و «وسيله» را کنار میگذارند و میگویند: وقتی هدف تعیین شد، وسایل رسیدن به آن اهمیت ندارند، چون تحقق هدف، به خودی خود، وسایلی را که به کار گرفته است، توجیه میکند. این دوستان از یاد میبرند که «تعیین هدف» یک عملیه تیوریک ماقبل تجربی (به گفته کانت *a priori*) است، درحالی که تحقق آن یک پدیده عینی مابعد تجربی (*a posteriori*) است. روند عینی رسیدن به یک هدف سیاسی- اجتماعی، از یک وضعیت عینی سیاسی- اجتماعی آغاز میگردد. یعنی برای تحقق یک هدف، ناگزیریم از یک ساختار سیاسی- اجتماعی- اقتصادی موجود حرکت کنیم تا به آن ساختار موعود برسیم. روند گذار از ساختار اولیه (وضع امروز) به ساختار نهایی (هدف) جریان مستمر و پی در پی گذارهای ساختارها و وضعیتهای میانی را احتوا میکند. این گذارها ناگزیر دارای یک قانونمندیست، در غیر آن، خود تعیین اهداف، کار انارشی ذهن خواهد بود. بدینگونه، برعکس آنچه ایدیالوژی پراگماتیستی ادعا دارد و رفقای ما به دام آن افتاده اند، تعیین اهداف سیاسی- اجتماعی خود، قانونمندی رسیدن به آنها را از پیش فرض میکند. پس مسأله بر سر این نیست که تنها هدف را تعیین کنیم. اصل مسأله بر سر تعیین و تدوین **راهها و وسایل** رسیدن به هدف است.

تعیین راهها و وسایل، یعنی توضیح و تدوین تیوریک و علمی قانونمندی های گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر، از یک ساختار به ساختار میانی دیگر و ترسیم پیوسته گی این گذارها از وضعیت اولیه تا وضعیتی که به حیث هدف «نهایی» مطرح شده است.

تعیین اهداف بدون تعیین راه ها و وسایل قانونمند آن، عوامفریبی بیش نیست. ما برای رسیدن به اهداف والای «حزب مردم افغانستان» راهها و وسایل آن را مفصلاً مطرح کرده ایم؛ درگام اول **خود حزب** را به حیث وسیله مطرح کرده ایم؛ حزبی مجهز به جهانبینی علمی، پویا، نقاد و همیشه در حرکت! اتحاد بازیهای زودگذر و مصلحتی، چانه زدن ها بر سر فروعات برنامه یی و سازمانی، خود بزرگ جلوه دادنهای عوامفریبانه، هیچکدام به درد گسترش جنبش دگرگونساز افغانی نمیخورد. رفقای که واقعاً به اندیشه های نقاد دوران ما باور دارند، باید روند سچہ سازی جنبش را سرعت بخشند و نیروی خود را در جهت «اجتماع دوباره تاریخزده گان» صرف نکنند.

۳- تاریخ را کی میسازد: حزب یا توده ها؟

برخی از رفقا چنین می انگارند که در طرحهای «نهیضت آینده» در رابطه با اساسگذاری «حزب مردم افغانستان» نقش اغراق آمیزی به حزب واگذار شده است و برای نقش توده ها جایگاهی دومی در نظر گرفته شده است.

در این رابطه ما دو موضوع را همزمان مطرح کرده ایم:

۱- حزب خود را جانشین توده ها نمیسازد، بلکه به حیث یک سازمان سمتدهنده در متن حرکتیهای مردم جا دارد؛

۲- حزب یک سازمان تاریخی و تاریخساز است.

حزب به حیث «سازمان تاریخی» (یا بهتر بگوییم تاریخمند) به این مفهوم که در شرایط ویژه تاریخی ظهور میکند، رشد میکند و سرانجام خاموش میگردد.

حزب زمانی خاموش میگردد که اهداف خود را تحقق بخشیده باشد. تحقق اهداف نهایی حزب، **ضرورت وجود آن را** به حیث یک سازمان مرفوع میسازد. به همین دلیل است که در جامعه فارغ از تضاد های طبقاتی تمام ساختارهای طبقاتی خاموش خواهند گردید. دولت به یک دستگاه سازماندهی خدمات عام المنفعه مبدل خواهد گردید.

حزب به حیث سازمان «تاریخ ساز» به این مفهوم که با انتقال آگاهی علمی طبقاتی به توده ها و لایه های مظلوم و مجهز ساختن آنها با این بینش، شرکت آنها را در روند تحولات، منسجم تر و مؤثر تر ساخته فاصله رفع کامل اجحاف و ستم را کوتاه تر میکند. چی هسته اولی این حزب در بیرون از توده های خلق پی ریزی شود، چی در داخل لایه های زحمتکشانش، هیچگونه تغییری در ماهیت تاریخی آن به حیث یک سازمان آگاهی بخش، انسجام دهنده و سمت دهنده یعنی یک سازمان «تاریخ ساز» وارد نمی آورد. **توده یی بودن** احزابی از گونه «حزب مردم افغانستان» که ما طرح ایجاد آن را پیش کشیده ایم، **از ویژه گیهای سرشتی آنها است و حزبی شدن توده ها** یعنی مجهز شدن آنها به آگاهی علمی و متشکل شدن آنها در سازمانهای سیاسی،

اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به منظور استقرار عدالت راستین اجتماعی، از **احتمالات تاریخی** است که در اثر پیکار مستمر حزب تکوین خواهد یافت.

بدین گونه هیچگونه تناقضی در موضوعات مطروحه در طرح مرامنامه «حزب مردم افغانستان» وجود ندارد یعنی حزب هم یک سازمان «تاریخی» است، هم «تاریخ ساز» است و هم جانشین توده ها نشده است. البته در شرایط امروز که ما وظیفه اساسی ایجاد چنین سلاح سیاسی را برای توده های مردم به دوش داریم، ناگزیر **جنبه های حزبی** متبازر تر گردیده اند. این تبارز قانونمند حزبی نافی نقش توده ها نیست!

* پراگماتیسم

بانی این مکتب فلسفی چارلز پیرس (Charles S Peirce) آمریکایی بود که برای نخستین بار در مقاله یی زیر عنوان «چگونه اندیشه های مان را روشن سازیم» (به فرانسوی، منتشره در سال ۱۸۷۹ در «مجله فلسفی») اصول بنیادی آن را مطرح کرد. وی در این مقاله نگاشت: «وقتی یک موضوع را در نظر میگیریم و تمام **تأثیرات عملی** آن را بر می‌شماریم، مجموعه برداشتهای ما از تأثیرات مذکور، برداشت کامل ما را از موضوع نامبرده تشکیل میدهند» (ترجمه از ماست). یا به عبارۀ ساده تر مجموعه تأثیرات **عملی** یک اندیشه یا یک موضوع، درواقع، **کل شناخت موضوع نامبرده است**. بدینگونه، **تأثیرات عملی (پراتیک)** یک موضوع مجموعه واقعیت آن موضوع است.

ویلیام جیمز (William James) از پیروان پیرس، اصل نامبرده را اساس تیوری جدیدی برای «حقیقت» قرار داد و کتابی در سال ۱۹۰۶ زیر عنوان **پراگماتیسم** انتشار داد. پراگماتیسم در آغاز خود را به حیث «**فلسفۀ علوم تجربی**» معرفی کرد. این بینش عمدتاً روی ارزش عملی (پراتیک) اندیشه ها تکیه داشت: اندیشه یی حقیقت دارد که انطباق پذیر بوده، ظرفیت عملکردی داشته باشد. جیمز در کتابش نگاشت: «**حقیقی آنست که به سود اندیشه ما تمام شود**» یا «**تمام حقایق، اندیشه هایی اند که سودمند اند**». محافل مالی آن وقت امریکا با سرعت عجیبی از این احکام فلسفی ویلیام جیمز استفاده کرده، پراگماتیسم را به حیث فلسفۀ دنیای جدید امریکایی به ستایش گرفتند.

از دیدگاه بانیان مکتب، پراگماتیسم فلسفۀ **روش های عملی است، نی فلسفۀ نتایج علمی**، یعنی فلسفۀ آزمایشهای علمی است (Experimentalisme) یا اصالت تجربه). **پیرس** به جای شک فلسفی **دیکارت** شک واقعی دانشمند را قرار داد و در برابر «**قیاس ذهنی**» (Intuition subjective) وفردی آزمایش و تجربه عینی و دسته جمعی را در رابطه با اندیشه ها و فرضیه ها رجحان داد.

آنگاه که فلسفۀ اروپایی مشغول حل مسایل فلسفی بود، فلسفۀ امریکایی با مسایل مشخصی مواجه گردیده بود که جامعه جدید امریکا در برابر آن قرار داده بود. پراگماتیسم، پاسخ به آن مسایل مشخص جامعه امریکایی بود.

اصول آزمونگرایی پراگماتیستی از این قرار اند: هر اندیشه یک فرضیه است، یک برنامه برای عمل است؛ **تحقق آن، همزمان به آزمون گذاشتن آن است**. دوگونه اندیشه وجود دارند: آنهایی که قبلاً مورد آزمایش

قرار گرفته اند و آنهایی که برای بار نخست مورد تجربه قرار میگیرند. البته نباید چنین انگاشت که تنها این دومی ها مورد تجربه قرار میگیرند و اولیها، **تطبیق میگردند**، هیچ اندیشه یی برای همیشه کسب نمیگردد، بل هر بار مورد تجربه قرار میگیرد. **پس تطبیق، باز هم تجربه است و تجربه خود تطبیق است**. پس نمیتوان گفت که بخشی از اندیشه ها، یقینی و جاودان اند و بخش دیگر، مؤقتی و محتمل. البته برخی اندیشه ها، پس از آزمونهای پی در پی، از ثبات لازم برخوردار میشوند. **جیمز آنها را «حقایق برقرار یافته و مسلم»** نامید. البته هیچ امری ضمانت جاودانه گی آنها را نمیکند. در صورتیکه اوضاع دگرگون گردد، باید حقایق نامبرده از آزمون اوضاع جدید پیروزمندانه بدر شوند.

در رابطه با مسأله «هدف و وسیله»، پراگماتیسم بر آن است که هدف کدام آرمان خارج از وسایل نیست؛ هدف نتیجه وسایل است. هدف و وسیله، دو مرحله یک روند اند. همانگونه که **تحمیل** یک هدف بر یک پژوهش علمی، پژوهش نامبرده را عقیم میسازد، به همان سان تحمیل یک هدف به رفتار انسانی، به تخریب اخلاق می انجامد.

ایدیالوژیی که رونق سرمایه داری امریکایی را در آغاز سده بیستم همراهی کرد، مکتب فلسفی پراگماتیستی را به خدمت گرفت و به حیث بینش رسمی امریکایی بر عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایالات متحده سایه انداخت. البته این ایدیالوژی با مسخ اصول فلسفی پراگماتیسم آغازین که دموکراسی واقعی (تجربی) را «اخلاقی ترین» وسیله سیاسی می انگاشت، به تعبیر معکوس آن انجامید.

www.ayenda.org